

الگوی مفهومی مؤلفه‌های تغییر فرهنگ و امنیت فرهنگی در سوره مبارکه مؤمنون (مبتنی بر رویکرد استنطاقی)

سید مجید امامی *

نجمه کاظمی **

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۱

چکیده

تفسیر موضوعی و استنطاقی قرآن، شاهراهی به سوی درک و طرح هدایت عام قرآن ناظر با مسائل و موضوعات عصری است که در قالب نظریاتی عام و در نسبت با سنت‌ها و نوامیس اجتماعی در کتاب مقدس، استنباط می‌شود. سوره مؤمنون هفتاد و چهارمین سوره نازل شده قرآن کریم بر پیامبر و امت است و در شرایط سخت و البته پایانی دوره مکی، مواجهه مؤمنون و کافران و کیفیت تلاش انبیاء برای تغییر بینشی، گرایشی و رفتاری کفار را مطرح و ویژگی‌های جامعه‌شناختی دو طرف را مطرح می‌سازد. این مقاله پس از تحلیل مضمونی تفسیر آیات این سوره در المیزان و برخی دیگر تفاسیر معتبر، سعی کرده تا با استنطاقی مسئله مدار نقشه و الگوی مفهومی فرهنگی پیش روی پیامبر صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در جریان حساس هدایت اواخر دوره مکی به ترسیم کشد و راهبردهای قرآن در این زمینه را باز تنظیم نماید.

واژگان کلیدی: تفسیر موضوعی، تغییرات فرهنگی، هدایت در قرآن، امنیت فرهنگی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* استادیار دانشکده معارف اسلامی فرهنگ و ارتباطات دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، تهران، ایران،

s.m.emamy@isu.ac.ir

** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء، تهران، r.kazemi502@gmail.com (نویسنده مسئول).

۱. بیان مسئله

از سؤالات مهم جامعه‌شناسی فرهنگ همیشه این بوده که چه شرایط تاریخی‌ای زمینه‌ساز شکل‌گیری اندیشه‌ای نو در جامعه می‌شود و چه عواملی فرم، محتوا و جهت‌گیری این اندیشه را شکل می‌دهد؟ در پاسخ به این پرسش، دو رویکرد کلی در جامعه‌شناسی فرهنگ قابل تشخیص است. در یک‌سو، جامعه‌شناسانی قرار دارند که وظیفه جامعه‌شناسی فرهنگ را نشان دادن تأثیر یک‌سویه و تعیین‌بخش جامعه بر فرهنگ می‌دانند. در سوی دیگر، جامعه‌شناسانی هستند که به استقلال فرهنگ معتقدند و فرهنگ را چیزی بیش از بازتاب صرف جامعه می‌دانند (وسنو، جامعه‌شناسی فرهنگ، ۱۳۹۹). تغییر فرهنگی از هر ناحیه و سطحی که باشد، موضوع مرکزی و مهمی در نظریه اجتماعی، سنت‌های اجتماعی و فرهنگ‌شناسی است که جامعه‌شناسان فرهنگ، روان‌شناسان اجتماعی و مطالعات توسعه بدان مشغول‌اند. در نقطه‌ای متناظر، امنیت فرهنگی قرار دارد که به معنای سامان و حفاظت از وجود فرهنگی، هویت و ارزش‌ها در جامعه است. طبع جامعه به هر دو امر به یک اهمیت و درجه، وابسته است. فرست معتقد است امنیت فرهنگی صرفاً از طریق نبودن تهدید محقق نمی‌شود و به‌لحاظ اینکه مفهومی ایجابی است از دیگر حوزه‌های مطالعات امنیتی که بر مفاهیم سلبی استوارند متمایز می‌شود. در نتیجه امنیت فرهنگی از طریق مراقبت‌های فعال یک فرهنگ و ارتقاء شرایط پیشینی لازم برای رشد و توسعه سازگاری‌های آن حاصل می‌شود (فرست، ۳، ۲۰۰۴ به نقل از آشنا و اسماعیلی). از نظر فرست امنیت فرهنگی ظرفیت یک جامعه برای حفاظت از ویژگی‌های خاص خود در مقابل تغییر شرایط و تهدیدات مادی و معنوی است؛ به عبارت دقیق‌تر تعریف امنیت فرهنگی شامل بقای الگوهای سنتی زبان، فرهنگ، پیوستگی، هویت و آداب و رسوم دینی یا ملی با اجازه دادن به تغییرات قابل قبول است؛ گرچه فرست بر جنبه ایجابی مفهوم امنیت فرهنگی تأکید می‌کند؛ اما بازم بعد حفاظتی و کنترلی تعریف او منجر به غلبه رویکردهای سلبی در سیاست‌گذاری‌های امنیت فرهنگی می‌شود. در واقع از احکام دائمی و طبیعی جامعه، فرهنگ پذیری است^۱ فرهنگ پذیری فرایند انتقال و درونی شدن ارزش‌های موجود یا تازه‌وارد در بستر زمان و تغییر نسل است که می‌تواند

روندی آرام و بطئی یا شتابان و غیرمنتظره داشته باشد؛ اما به‌هرحال جریانی است پیچیده و چندبعدی. بسته به متغیرها و روندهای گوناگون درون‌زا یا برون‌زا چند نوع فرهنگ‌پذیری ممکن می‌شود: اختلاط یا جذب فرهنگی، الحاق، خاموشی، انطباق (پهلوان، ۱۳۷۸، صص. ۱۰۷-۱۰۸).

فرهنگ‌پذیری در بیانیه مطالعات فرهنگ‌پذیری (۱۹۳۶) این‌گونه تعریف‌شده است: «مجموعه پدیده‌هایی را می‌نامند که حاصل تماس مستمر و مستقیم بین گروه‌هایی از افراد فرهنگ‌های مختلف است و دگرگونی‌هایی را در الگوهای فرهنگی یکی از دو گروه یا هر دو موجب می‌شود. بر اساس محرک و مسبب اصلی تغییر، دگرگونی فرهنگی بیرونی و دگرگونی فرهنگی درونی از هم تفکیک می‌شوند، هرچند هر تغییر یا دگرگونی، امری درونی است. فرهنگ‌پذیری را نیز نباید همانند همسان‌سازی گرفت. همسان‌سازی مرحله نهایی جریان فرهنگ‌پذیری است؛ از طرفی نباید فرهنگ‌پذیری را با مفهوم اشاعه اشتباه کرد. گرچه وقتی که از فرهنگ‌پذیری سخن می‌رود همواره با پدیده اشاعه فرهنگی مواجه می‌شویم؛ ولی باید در نظر داشت که اشاعه می‌تواند بدون تماس مستمر و مستقیم نیز پدیدار شود. از طرف دیگر اشاعه فقط جنبه‌ای از روند فرهنگ‌پذیری را در برمی‌گیرد؛ درحالی‌که فرهنگ‌پذیری پدیده‌ای است بغرنج و چندبعدی و از طرفی می‌تواند به نتایج احتمالی فرهنگ‌پذیری، شامل واکنش‌های منفی و اغلب جنبش‌های (ضد فرهنگ‌پذیری) توجه داشت» (پهلوان، ۱۳۷۸، صص. ۱۱۲-۱۱۴). «به نظر می‌رسد عنوان فرهنگ‌پذیری از سال ۱۸۸۰ از سوی جی. دبلیو. پاول انسان‌شناس آمریکایی ابداع شده است که تغییراتی در شیوه زندگی و تفکر مهاجران در نتیجه تماس با جامعه ایجاد می‌شد را فرهنگ‌پذیری می‌نامیم». (کوش، ۱۳۸۱، صص. ۹۱-۹۲).

بنابراین از مهم‌ترین آورده‌های جامعه‌شناسی فرهنگ، تأمین و اتخاذ رهیافتی جامعه‌محورانه و رئالیستی به فرهنگ و نقش آن در روابط اجتماعی است. «فرهنگ» به گونه‌های بسیار متفاوتی تعریف شده است، در تعاریف سنتی، فرهنگ دربرگیرنده «اندیشه‌ها و گفته‌ها» در یک جامعه یا «فرهنگ والا» ی یک عصر است. در تعریفی عام، فرهنگ «مجموعه باورها و ارزش‌ها و نظام‌های سیاسی و حقوقی شیوه‌های قومی ابزار و وسایلی جامع که انسان‌ها در فرآیند تکامل خود به دست آورده‌اند» می‌باشد (سروری

مجد، ۱۳۹۱، ص. ۸۹). با در نظر گرفتن مفهومی عام از این مهم، فرهنگ در بطن قرآن را می‌توان به معنای مجموعه باور و ارزش‌ها و رفتارهای حاکم بر فضای جاهلیت و نیز اهل کتاب (عهدین) و در مقابل آن جامعه نبوی (مکی/مدنی) در نظر گرفت؛ لذا تغییر و تحول جامعه و گذار آن از وضعیت جاهلیت به وضعیت مطلوب هدایت محور، همواره دغدغه نظام و فرهنگ حاکم بر قرآن بوده است. قرآن کریم، به‌طورکلی مشحون از دلالت‌های معنایی تأثیرگذار آموزشی، تربیتی، مناسکی، روابط اجتماعی، سیاسی، بوده و به سنن و قوانین، معرفی دسته‌بندی‌ها و نحله‌های فکری در جامعه و شناساندن علل عظمت و انحطاط جوامع و فرهنگ ناظر به آنها توجه کرده و با کنار نهادن و فاصله گرفتن از ویژگی‌های فرهنگی و گفتمان‌های دینی موجود و نیز تبیین مقاومت‌ها در برابر تغییر فرهنگ، به تاریخ و وقایع فرهنگی و نیز تاریخی نگریسته و آن را توصیف کرده است؛ لذا فرهنگ در قرآن کریم ارتباط مستقیمی با مسائل و چالش‌های تاریخی دارد؛ لذا بدون بررسی و تتبع در تاریخ و تفاسیر با رویکردهای تاریخی، تربیتی و نیز اجتماعی، استنتاج از فرهنگ قرآنی و مؤلفه‌های مستخرج از آن امکان‌پذیر نیست.

در راستای اهمیت این امر، پژوهش حاضر درصدد تحلیل مضمونی مؤلفه‌های تغییر فرهنگ در قرآن و تبیین چگونگی مقاومت‌های انجام‌شده در برابر دعوت الهی با نگاه موردی و تمرکز بر سوره مبارکه مؤمنون بوده است. برای دستیابی به این هدف، در بخش ابتدایی پژوهش، پس از پرداخت به روش‌شناسی پژوهش و تبیین سیاق سوره، به بررسی و تبیین هر یک از سیاق‌ها پرداخته است. مؤلفه‌های ناظر به تغییر و هدایت در هر سیاق استخراج و تحلیل شده و در بخش دوم نیز به استخراج راهکار و راهبرد قرآنی در مواجهه با مأموریت هدایت و تمرد و ادبار از آن پرداخته‌ایم.

درباره پیشینه پژوهش حاضر باید اذعان داشت: سروری مجد (۹۱) در پژوهشی به ابعاد فرهنگ در جامعه قرآنی اشاره داشته، روشنایی و همکاران (۹۷) به تبیین چگونگی تغییر فرهنگ قرآنی باتکیه بر سخنان مقام معظم توجه داشته و رهبری حاجی احمدی محمود (۸۵) به بررسی تغییر ساختار فرهنگ جامعه جاهلی نائل آمده‌اند. بر این اساس، مطالعات پیشین و حتی هم‌ردیف در این زمینه به بررسی فرهنگ به‌صورت عام در دو مقوله فرد و فرهنگ و نیز ساختار جاهلیت تمرکز داشته‌اند؛ لذا خلأ پرداخت به بررسی مؤلفه‌های تغییر فرهنگ توحیدی به شرک و بالعکس، مواجهه دو جامعه ایمان و شرک

و مقاومت‌های برآمده از آن و در این راستا نوع برخورد و مواجهه با این مقاومت‌ها با رویکرد فرهنگی را برجسته می‌سازد.

۲. روش‌شناسی

قرآن کریم هسته مرکزی دین، به‌عنوان کتابی فرازمانی و فرامکانی دربردارنده اصول ثابت و شاکله‌ی اصلی دین و نیز نقشه راه و در اصل روایات در نقش تطبیق و کشف مصداق تفسیر و تحویل و ... را ایفا می‌کند. پژوهش حاضر با تأمل در سیاق لفظی و معنوی-محتوایی مسائل و چالش‌های فرهنگی سوره مبارکه را مورد مذاقه و بررسی قرار داده است. با توجه به متفاوت بودن لایه‌های معنا و سیاقی سوره در ابتدا سیاق متنی سوره و در ادامه محور اصلی آن تبیین شده تا در فهم قرآن دچار کج‌فهمی و خلط باطن و ظاهر منجر نگردد؛ لذا در مرحله‌ی اول، لایه نخست قرآن (ظهور) مورد بررسی قرار گرفته و در مرحله بعدی بر اساس تدبر در آیات قرآن و منابع تفسیری با تأکید بر بافت متنی قرآن فهم می‌شوند تا بدین سبب به روش‌شناسی فهم قرآن نزدیک شویم. تدبر روشی از فهم منسجم و هماهنگ با لفظ و سیاق است که باید از تنگنای سلاقی شخصی عبور کرده و در شاهراه قانون و ضابطه عقلایی (ادبیات و منطق و اصول) صورت بگیرد. از سوی دیگر مسئله معاصر ما با رویکردهای تفسیر موضوعی محقق می‌شود؛ چون اساساً در پی تطبیق آیاتی بر مفردات موجود یا حتی تفسیر قرآن به قرآن نبودیم بلکه تغییرات فرهنگی جوامع، مدل و ابعاد توصیفی و هنجاری آن را می‌جستیم. پس به میدان الهام‌بخش تفسیر موضوعی وارد شدیم. اندیشمندان متعددی همچون شهید مطهری، عباد محمد عقاد^۱ و شهید صدر تفسیر موضوعی را گسترش و بر آن مبنا مطالعات و نظریه‌های معاصر را مطرح کرده‌اند. در این بین شهید صدر به دلیل اتقان روشی برجسته‌تر می‌باشد. ایشان در مقام مقایسه تفسیر ترتیبی و تفسیر موضوعی، به شرح احادیث و فقه تشبیه کرد و چشم‌انداز تفسیر موضوعی را در سایه نگرش به فقه مورد ارزیابی و مقایسه قرار داد و گفت چون در فقه، همه موضوعات و مسائل زندگی و نیازهای مادی و معنوی انسان را به‌صورت موضوعی مورد بررسی قرار می‌دهد قابل تحول و تکامل است؛ لذا به نظر ایشان موضوع در صورتی موضوع تفسیر است که

۱. از جمله در الانسان فی القرآن، المرأه فی القرآن و الفلسفه القرآنیه.

واقعیت ذهنی و خارجی داشته باشد؛ اما در مقوله مفاهیم و حوزه‌های واژه‌شناسی قرآن از دایره بحث تفسیر موضوعی خارج است (ن.ک: صدر «المدرسه القرآنیه»).

تفسیر موضوعی شهید صدر، تفسیر مسئله محور، جامع، اجتهادی و منتج به نظریه است. این تفسیر با هیچ‌یک از تفاسیر معتبر که تا امروز بوده‌اند و بعد از این پدید خواهند آمد منافات ندارد. فهم مدلولات جزئی به هر روش معتبری می‌تواند باشد تفسیر موضوعی به نظر ایشان تلاش برای کشف موضوعی از موضوعات زندگی اعتقادی، اجتماعی و هستی‌شناسانه انسان است در این صورت هدف مفسر تحدید موقف نظری قرآن و استخراج تئوری قرآن در برابر نظریات دیگر است (مقدمات فی التفسیر الموضوعی، صص. ۱۱-۱۳). شهید صدر روش تفسیر خود را موضوعی و توحیدی می‌خواند و بهترین معادل را برای آن از تعبیر امیرالمؤمنین اخذ می‌کند^۱ یعنی استنطاق از کتاب (صدر، ۱۴۲۱، ص. ۳۰) «استنطاق» به معنای ارائه پرسش‌های جدید به قرآن جهت اخذ پاسخ‌های مناسب از آن می‌باشد. بهمنی با تفحص و پژوهش جامع بر روش شهید صدر، فرایندی کامل از استنطاق را در ۹ گام ترسیم نموده است: ۱. مسئله‌شناسی ۲. پیشینه‌شناسی ۳. هدف‌گذاری ۴. طرح سؤال ۵. فرضیه‌سازی ۶. استنطاق ۷. مقایسه-مطالعات مقارن ۸. نظریه‌پردازی ۹. تدوین.

در تفسیر موضوعی هدف مفسر گسترده‌تر از حد فهم آیه یا مفردات یک آیه است. در این تفسیر مفسر درصدد است که با توجه به فهم و مدلول یکایک آیات، نظریه قرآنی را درباره موضوعی از موضوعات مختلف به دست آورد یا دیدگاه قرآن را نسبت به موضوعی که خودش آن را طرح کرده از مجموع آیاتش کشف کند یا به دلیل آن که درباره آن موضوع، قرآن در ظاهر عبارت‌ها و بیان‌های مختلفی ارائه داده مفسر میان آن‌ها جمع کند و نظریه‌ای منسجم از قرآن را به دست آورد. تفسیر موضوعی هم می‌تواند بحث نظری باشد هم جنبه راهگشایی برای عمل داشته باشد. همچنان‌که در زمینه نظریه نیز نظریات می‌تواند خارجی باشد یا جنبه ذهنی و ماورایی داشته باشد یا حتی مفهومی و توصیفی باشد (ایازی، ۱۳۶۸، ص. ۱۴۸). بر اساس این مهم و توجه و

۱. ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَّا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ (نهج البلاغه، خطبه ۱۸)

تمرکز بر رویکرد استنتاجی، رویکرد مقاله توصیفی-تحلیلی با تأکید بر مطالعات اسنادی بوده که در تحلیل و متن‌کاوی این مهم از آراء مفسران و کتب لغت و تاریخی استفاده شده است.

تبیین سیاقی و بافت درون‌متنی سوره مؤمنون

سوره مبارکه مؤمنون بر اساس ترتیب سور فعلی، بیست و سومین سوره از قرآن کریم و بر اساس ترتیب نزول هفتاد و چهارمین سوره بوده است. چنانکه از عنوان آن مبرهن است، بخش مهمی از آن سخن از اوصاف بارز و شاخص مؤمنان بوده است. در نگاه کلی با تأمل در آیات می‌توان ساختار متنی سوره مبارکه را به چند بخش تقسیم کرد: **بخش ابتدایی** سوره، از آیات یکم تا دهم بیانگر صفاتی است که موجب رستگاری مؤمنان است به‌گونه‌ای که این صفات، جنبه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی را تحت پوشش خود قرار داده است. در **بخش دوم** نشانه‌های مختلف خداشناسی و آیات آفاقی و انفسی پروردگار در پهنه عالم هستی، اشاره شده و نمونه‌هایی از نظام شگرف عالم آفرینش را در آسمان و زمین و آفرینش انسان و حیوانات و گیاهان برشمرده که برای تکمیل جنبه‌های عملی در **بخش سوم** به شرح سرگذشت عبرت‌انگیز جمعی از پیامبران بزرگ همچون نوح، هود، موسی، عیسی (علیهم‌السلام) پرداخته و فراهایی از زندگی آن‌ها را بیان می‌کند. در **بخش چهارم** با روی آوردن به مستکبران با دلایل منطقی و گاه با تعبیرات تند و کوبنده به آن‌ها هشدار می‌دهد تا افراد راه بازگشت به سوی خدا را پیدا کنند. در **بخش پنجم** با طرح بحث پیرامون معاد از حاکمیت خداوند بر عالم هستی و نفوذ فرمان‌ها الهی در جهان سخن گفته و سرانجام در **بخش ششم** مجدداً از قیامت، حساب، جزا و پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران سخن به میان آورده و با بیان هدف آفرینش انسان سوره را پایان می‌دهد. شایان توجه است که سوره مبارکه با توجه بر سیاق و تنزیل مکی بوده؛ لذا اعم مباحث، مباحث ایمان و توحید است.

ردیف	شماره آیات	سیاق محتوایی و نقاط تمرکز
۱	۱-۱۰	توصیف مؤمنان
۲	۱۱-۲۲	خداشناسی با استفاده از آیات انفسی و آفاقی

تضمین و تلمیح به سرگذشت پیامبران پیشین	۵۱-۲۳	۳
مقایسه و مواجهه جامعه ایمانی و جامعه کافر	۷۷-۵۲	۴
معاد اندیشی و ابعاد فرایندی و پیامدیش	۱۰۰-۷۸	۵
حساب و جزای مؤمنان و کافران (تبیین به صورت جزئی)	۱۱۸-۱۰۱	۶

۱- سیاق یکم: تذکار به دو وجه سفلی و علوی انسان

پس از آنکه خدای سبحان رستگاری مؤمنین را به جهت اوصافی که دارند بیان فرمود، به شرح چگونگی تدبیر امور آنان توأم با خلقت خود می‌پردازد تا مشخص شود، رب انسان و رب هر موجود دیگر؛ اوست، بر اساس این منطق، بر همه واجب است که تنها او را بپرستند و شریکی برای وی قائل نشوند. آیات یازدهم و دوازدهم سوره مبارکه الگوی صریح برای هدایت فرهنگی است و مدلی توأمان برای تغییر رفتار است چراکه به صورت توأمان دوگان سفلی و علوی انسان را مطرح کرده و انسان را در هر دو درجه ادنی و اعلی به تصویر کشیده است: «الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفُرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۱۱) «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ» (۱۲) (وارثانی) که بهشت برین را ارث می‌برند و جاودانه در آن خواهند ماند! و در ادامه آن بیان شده: انسانی را از عصاره‌ای گل آفریده شده؛ لذا میان ای دو توصیف، نوعی تقابل و دوگانگی بر اساس مرتبه و اعمال انجام شده و یا نشده را داراست به این معنا که افراد در مرتبه اول برحسب انجام اعمال، شایسته فردوس اعلی هستند درحالی که انسان تنها از یک تکه گل و نیز از نطفه‌ای بی‌ارزش آفریده که هریک از این جهان‌ها، فرهنگ و امور و اعمال ناظر به خود را داراست. در این آیه، مراد از «خلق» خلق ابتدایی است که در آن آدم (ع) را از گل آفریده و آنگاه نسل او را از نطفه قرار داده است این دوگانه بودن جهان علوی و دنیا مرتباً در سوره تکرار می‌شود؛ لذا طرح دوگانه‌ها و یا به عبارتی طرح تضاد در تربیت قابل استخراج است: ما انسان را نطفه‌ای خلق کردیم که در رحم متمکن باشد، هم چنان که آن را در اول از خلاصه‌ای از گل درست کردیم، این تعبیر می‌رساند که ما طریق خلقت انسان را از خاکی بی‌ارزش مبدل نمودیم و این نوعی قدرت‌نمایی است که از چنین مواد ساده‌ای چنان موجود بدیعی آفرید (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج. ۱۴، ص. ۲۰۷). از سوی دیگر طرح هم‌زمان دوگان سفلی و علوی، نسبت طبیعت و فرهنگ

را نشان می‌دهد. انسان در مقام خلق، طبیعت بی‌جهتی است؛ اما در مقام فرهنگ، وارث زیبایی‌ها و فضائل.

۲. سیاق دوم: مقاومت باطل در برابر تغییر فرهنگ

۱-۲. کافران امروز، متعبدان دیروز

قرائنی از فراز و فرود امنیت فرهنگی ادیان و توحید و امم موحد قبل، در سوره تکرار شده است. بر این اساس به دلیل قدمت توحید و عبودیت نسبت به الحاد و کفر، کلیات دین یا پرستش به صورت مجمل برقرار و افراد بدان معترف بوده چراکه به قرینه سیاق، کافران «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ...» (۲۴) به‌عنوان جامعه مقابل مؤمنان به صورت اجمالی از دین بهره داشته؛ اما به صورت تفصیلی و واقعی در زندگی فردی و اجتماعی و سیاسی خود مقوله دین جایگاهی نداشته است؛ لذا مرتباً از مجملات ذهنی خود و یادواره‌های دینی و اعتقادی خود در سنت گذشته خود یاد می‌کنند؛ اما قراین نشان می‌دهد به واسطه ناامنی و تضعیف فرهنگی و تهاجم بیرونی کفر این افراد از تفصیلات دور شدند و فقط ظاهر و پوسته دین در فهم آنان ماندگار شده است. بی‌شک یک ناامنی و تغییر ناخواسته در امت توحیدی رقم خورده چراکه تا قبل از حضرت نوح، توحید بر عالم حاکم بود، ایشان نخستین پیامبر اولوالعزم است که دارای کتاب و شریعت‌اند و برای عموم بشر مبعوث شده و برای دعوت به توحید و نفی شرک نیز قیام نموده‌اند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۵، ص. ۳۷)؛ لذا مقاومت فرهنگی کافران در برابر سنت و فرهنگ توحیدی ترسیم و در اثر آن جامعه کفر، درگیر با پیامبر است. پس اگر تغییرات توانست هدایتی را رقم بزند باز این تهدید برگشت از باطن به پوسته و از حقیقت دین‌داری به اسم و حرفی از خدا، متصور است.

سامانه‌های امنیت فرهنگی، ضروری‌ترین امری است که جریان هدایت و تغییر به سوی توحید بدان نیاز دارد. آیه بیست و چهارم «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَنْفُضَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَئِينَ» شاهد مثال بارزی بر این امر بوده به این معنا که فرهنگ و جامعه عصر نوح بر آن بود اگر خدا خواسته باشد ما را به دعوت غیبی خود بخواند، باید یکی از ملائکه مقرب خود و یکی از شفعا بی که واسطه میان ما و خدا است برای این کار

انتخاب کند و به‌سوی ما گسیل بدارد نه یک بشری که هیچ نسبت و ارتباطی با او ندارد، حتی اگر ملائکه را بفرستد و آنها انسان را به‌سوی یکتاپرستی دعوت کرده و بگویند که نباید ملائکه را ارباب و معبودهای خود گرفت، بشر بهتر گفته آنان را می‌پذیرد و زودتر تصدیق می‌کند. زیرا ممکن نیست کمالی درخور طاقت بشر باشد، ولی در میان تمامی افراد بشر فقط یک نفر به آن کمال برسد و بدون هیچ شاهدهی مدعی آن گردد، پس دیگر هیچ‌وجهی برای عمل او نمی‌ماند، مگر اینکه بخواهد بر شما برتری یافته و ریاست کند. حتی کافران این جامعه، غیب اندیش بوده‌اند و ملائک را مفروض می‌دارند هرچند یکتاپرست و صالح نیستند (همان، ۳۷).

شاهد بعدی و صریح در این سیاق در آیات ۳۴ و ۳۸ قرار دارد: «وَلَكِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ» یکی از مغالطات کافران، عملاً بهره‌گیری از صغرای مهمی در عرف فرهنگی^۱ جبهه حق بود: اطاعت از یک انسان مانند خود من، نه رشد بلکه خسران است، این پیام توحید در طول تاریخ بود. پیروی پیامبر باینکه بشری مانند آن‌هاست و هیچ فضیلتی ندارد و حتی مایه خسران و بطلان سعادت زندگی است، چون جز حیات دنیا، حیات دیگری نیست و در این زندگی هم جز حریت و آزادی در لذت سعادت نیست و اگر بخواهید از کسی اطاعت کنید که بر شما فضیلتی ندارد حریتتان از دست می‌رود و این مساوی با خسران شمرده شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۵، ص. ۴۲). در آیه دیگر «إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ» (۳۸) با فریبی عاطفی-روانی، پیامبر را کسی می‌دانند که بر خدا (الله) دروغ می‌بندید و به‌دروغ از او نمایندگی می‌کند چراکه نه رسالتی از طرف خدا دارد و نه وعده‌های رستاخیز او درست است و نه برنامه‌های دیگر او، به همین دلیل یک آدم عاقل به او ایمان نخواهد آورد پس در فرهنگ عمومی (الله) مرجعیت بارز و شناخته‌شده بود هرچند این امر به‌اجمال و با تحریف و غفلت همراه بود.

۲-۲. تخریب جریان هدایت با مقاومت باطل

آیات ۲۴ و ۲۵ دربرگیرنده مجموعه ادله و ایستادگی معاندان در برابر تغییر و فرهنگ جدید بوده است، بر اساس نظم منطقی آیات و ساختار سیاقی آیات، برگشت موضوعی

آن بیانگر گونه‌ای مقاومت فرهنگی است که در جای خود دارای دو نوع راهبرد افتراء و مغالطه است: در مقام پاسخ به دعوت نوح (ع) گفته شده «ما هذا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلَكُمْ يَرِيدُ أَنْ يُتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ ۲۴» و حاصل آن این بوده که نوح یک فرد بشر همانند شما است و فقط می‌خواهد خود را بر شما تفضل و برتری یابد؛ لذا اگر او در ادعای وحی الهی صادق بود شما هم باید همانند او اتصال می‌داشتید؛ چراکه شما در انسانیت و لوازم آن، هم‌تراز او هستید حال که چنین اتصالی در شخص شما نیست پس او در ادعای خود کاذب است (همان، صص. ۳۷-۳۸) رد کردن دعوت پیامبران، به سبب انسانیت نبی از جمله دلایل شایع و رایج کافران در برابر فرهنگ جدید بوده که در سور دیگر چون (ابراهیم/۱۰) و (انبیاء/۳) بیان شده است. در آیه ۲۵ هم افتراء و نسبتی گمراه‌تر به نوح زده می‌شود، او مجنون و جن‌زده است اگر بیش از حد از غیب و عوالم دیگر می‌گوید؛ لذا با او مدارا کنید بی‌آنکه در مدار هدایت وی و تغییر قرار گیرد.

«إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ» کلمه (جِنَّةٌ) مصدر به معنای مجنون و یا مفرد جن است؛ به این معنا که فردی از جن در او حلول کرده و این مرد با زبان آن جن حرف می‌زند، برای اینکه چیزهایی می‌گوید که عقل سلیم آن را قبول ندارد و نیز چیزهایی می‌گوید که جز دیوانگان آن را نمی‌گویند، ناگزیر مدتی صبر کنید شاید از این کسالت بهبودی یابد و یا بمیرد و شما از شرش راحت شوید (زمخشری ۱۴۰۷، ج. ۳، ص. ۱۸۳). اقدام نهایی کافران در مقاومت فرهنگی تربص از ریشه (ربص) به معنای انتظار کشیدن (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج. ۷، ص. ۳۹) برای وصول عاقبت امری است؛ لذا تربص، مقاومت نهایی آنان در برابر تغییر است. آیه ۳۸ مجدداً بر ایشان افتراء زده و می‌گویند: «إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ» این‌ها بر خدا دروغ می‌بندند. در سیاق تغییر ناشی از فقدان امنیت فرهنگی مقصود آنان از این جمله تکذیب آن حضرت در دعوی رسالت (حربه اصلی تکذیب و در آیات بعدی تمسخر) بوده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۵، ص. ۴۳).

۲-۳. فرهنگ و سنت آباء

در مرحله سوم مقاومت به سنت آباء خود متوسل شده‌اند: «ما سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ» (۲۴) به این معنا که اگر دعوت او حق بود، تاریخ گذشتگان نمونه‌ای برای آن

سراغ می‌داد، قطعاً پدران و نیاکان ما از ما بهتر و عاقل‌تر بودند و از آن اطلاع می‌دادند درحالی‌که چنین دعوتی اتفاق نیفتاده؛ لذا این دعوت نوظهور و دروغی است. استناد و استدلال معاندان به سنت آباء و گذشتگان خود از مهم‌ترین دلایلی است که در سراسر سوره بدان اشاره داشته‌اند؛ لذا سنت آباء را در این باب می‌توان به‌مثابه تله و فریبی برای آنان دانست که به‌واسطه آن گمراه شدند. نکته قابل‌برداشت از این جریان این بوده که این افراد خداپرست بوده و خالق و ملائکه را قبول داشته‌اند؛ به عبارتی در اولین سنت‌های آباء خود این را داشته‌اند؛ اما سنت فعلی آنان تضعیف شده است.

در طول زمان، تحریف و غفلت و بدعت، زیست دینی یا دین فرهنگی آنان را تغییر اساسی داد هرچند آنان هنوز خود را به آباء موحدشان منتسب می‌نمایند. فریب یا تله آباء به این معنا که تنها سنت نما هستند؛ اما سنت فعلی باطل شده چراکه وثنی‌ها غیر خدا از ملائکه و جن و مقدسین را می‌پرستیدند و برای آن‌ها ادعای الوهیت می‌کردند، یعنی آن‌ها را معبود می‌دانستند نه خدا را (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۵، ص. ۳۸). سه بحث مذکور مجموعه تهاجم و به بیان صحیح مدافعات و مقاومت‌هایی است که کافران قوم نوح داشته و یا هر یک، حجت طایفه‌ای از قوم بوده، هرچند این حجت‌ها دارای اشکال است، چون عوام را از اینکه به گفته‌های نوح توجه کنند، منصرف می‌ساخت و آنان را در ضلالت نگه می‌داشت، خطیر بود نوح که سال‌های متمادی قریب یک هزار سال با طبقات مردم و نسل‌های چندی هم‌عصر و زمان بوده بی‌دریغ همه مردم را به پیروی از مکتب خداپرستی دعوت می‌نمود و ادامه او در این مدت شاهد استقامت بی‌دریغ نوح در مقابل مبارزه‌های پیگیر نسل‌های مختلف بود (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج. ۱۱، ص. ۲۵۹). در پایان دعوت خود، از قبول مردم چیز گروهی اندک ناامید گشت در مقام نصرت از ساحت پروردگار برآمده و درباره کفار درخواست نزول عذاب نمود؛ لذا درنهایت امر نوح می‌گوید: خدایا نسبت به این سرسختی و بستگی، به من کمک کن «قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي» دعای حضرت حاکی از مقاومت باطل کافران در برابر تغییر بوده تاجایی که وی را تکذیب نموده‌اند.

۴-۲. عملیات روانی، تکذیب تمسخر

در ادامه سیاق، تجربه هدایتی نوح علیه‌السلام عمیق‌تر تکرار می‌شود. ملأ (صاحبان

سخن و کارگزاران فرهنگی منحرف) در قوم نوح در دنیا فرورفته و فریفته زندگی مادی بودند با این کلام خود عامه مردم را علیه پیغمبرشان اغفال می‌کردند. کتب لغت المأ را به معنای (أشراف الناس و رؤسائهم) و مصداق موردی آن را از بزرگان یک قوم چون قریش و بنی‌اسرائیل دانسته که در هدایت نظر و آراء دیگران در جهت باطل نقش ویژه‌ای داشته‌اند (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج. ۴، ص. ۳۵۱؛ طریحی، ۱۳۷۱، ج. ۱، ص. ۳۹۶). خداوند به سه صفت آن‌ها را یاد کرده که هر یک از این سه صفت در جای خود عامل مقابله با تغییر است: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَآتَرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ» (۳۳) ۱. کفر به خدا به دلیل عبادت غیر خدا، ۲. تکذیب و عدم مواجهه وجودی با روز قیامت (لقای آخرت)، به قرینه مقابل آن یعنی جمله «فی الحیاء الدنیا». ۳. اتراف و سرمستی در زندگی و زیست‌فرهنگی که عملاً نسبت بین پیش و ارزش و سبک زندگی را یادآور می‌شود، این دو صفت یعنی کفر به مبدأ و معاد باعث شد که ایشان از هر چه غیر از دنیا است منقطع گشته، یکسره به دنیا رو آورند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۵، ص. ۴۱)؛ لذا در تقابل با تغییر فرهنگ گاهی از زبانشان انکار توحید بیرون می‌جست و گاهی انکار معاد و گاهی هم رد و انکار دعوت رسالت، چون این دعوت به دنیای ایشان و افسارگسیختگی آنان ضرر می‌زد و از پیروی هوای نفس بازشان می‌داشت، پس یک‌بار عوام خود را خطاب نموده و به‌طور تحقیر و توهین به نوح (ع) اشاره نموده گفتند: «ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ» این جز بشری مثل شما نیست، او از همین زیست و همین فرهنگ است، از آنچه شما می‌خورید و می‌نوشید می‌خورد و می‌نوشد و مقصودشان تکذیب نوح در دعوی رسالت است.

نکته قابل تأمل در مسئله مقاومت فرهنگی کافران در بافت سیاقی و حتی ساختاری و لفظی سوره استفاده کافران از ابزار تکذیب و تمسخر و استهزاء بوده است به‌گونه‌ای که می‌توان این مهم را از مبادی جنگ روانی در دوره جاهلی به شمار آورد تاجایی که عوام خاکستری با دیدن تکذیب حداکثری و یا استهزاء نبی الهی از پیروی و اطاعت از وی سرباز زده و به جرگه کفار می‌پیوستند. واژه تکذیب و مشتقات (کذب) در بافت

صوری سوره ۸ مرتبه تکرار شده به این معنا که کفار سخنان پیامبر و آیات الهی را پشت سرهم تکذیب می‌نمود. بر اساس این موانع و عوامل مقاومت باطل در سوره مبارکه، پیامبر در سه بخش سوره، از این نوع مقاومت‌ها و آزارهای روانی مکرر به خداوند پناه برده و از او استعانت می‌جوید. تمسخر پس از تکذیب از دیگر ابزار مقاومتی کفار در مقابله با دعوت حق بوده است: فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ (۱۱۰) تمسخر یکی از مواجهات با هدایت است. وقتی تغییر و امر نو مطرح شود با تمسخر و کم انگاشته شدن مواجه می‌شود کفار در برخورد اول با پیامبر ابتدا او را تکذیب و در ادامه برای عبث بودن سخنان و آیات الهی وی را مورد تمسخر و مضحکه قرار می‌دادند. آنان در دنیا و نظام عمل و اختیار از نظر خودستایی و مبارزه با اهل ایمان آنان را مسخره و رفتار و گفتار و مرام و مقصد آنان را سفیه می‌پنداشتند به استهزاء و آزار و هتک آنان همت می‌گمارند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۵، ص. ۱۰۲)؛ لذا این دو حربه مقاومتی (تکذیب و استهزاء) از عوامل مهم مقاومتی برای جلوگیری از جذب افراد به ایشان بوده است.

۳. سیاق سوم: نقشه فرهنگی خداوند

۳-۱. استمرار در هدایت و مقاومت کفار

سنت پی‌درپی بودن در تحقق این تغییر، اقناع مخاطبان و تأمین و امنیت فرهنگی نجات‌یافتگان هر عصر بسیار مهم است. آیات ۴۳ و ۴۴ البته در قفای عملیات روانی کافران، کارکرد امیدسازی و بازسازی روحی جبهه حق را هم دارد: ثُمَّ أَرْسَلْنَا رَسُولَنَا تَتْرَىٰ كُلُّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبِعَدَا لِقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ (۴۴) پشت سر هم پیامبرانمان را فرستادیم و پشت آنان ایستاده‌ایم. چراکه کافران پشت سر هم آیات الهی را تکذیب می‌کردند و خداوند هم‌پشت سر هم پیامبرانی می‌فرستاد تا حقیقت الهی از بین نرود و تحریف نشود و مشخص باشد کسی که کفر را برگزیده، دیگر نمی‌تواند در جبهه حق قرار بگیرد چون انبیاء (ع) ناخودآگاه او را می‌دادند و او را رسوا می‌کنند. تتر، از ماده (وتر) به معنی پی‌درپی درآمدن است، در این راستا تواتر به معنی خبرهایی است که یکی بعد از دیگری می‌رسد و از مجموعه آن‌ها انسان یقین پیدا می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج. ۱۴، ص. ۲۴۵)؛ لذا پیامبران

یکی بعد از دیگری آمده تا بر کافران حجت نوبتم و ایمان بیاورند هرچند روی گردان شدند و مستحق عذاب گشتند. این آیات دلالت می‌کند بر اینکه یکی از سنت‌های خدای تعالی این بوده که همواره امتی را بعد از امت دیگر انشاء و ایجاد نموده و به‌سوی حق هدایتشان کند و به این منظور رسولانی پی‌درپی بفرستد که این سنت امتحان و ابتلای او است. البته واکنشی هم که امت‌ها داشته‌اند این بوده که پیغمبران را یکی پس از دیگری تکذیب می‌کرده‌اند. سنت دوم این است که تکذیب کنندگان را یکی پس از دیگران هلاک کند و این سنت مجازات او است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۵، ص. ۴۵). این مهم درحالی‌که است که در ماجرای امت واحده (که بدان پرداخته خواهد شد) این امر مصداقی نداشته و بر اساس ظواهر آیه، خداوند انبیاء را به‌صورت تترای پی‌درپی ارسال نکرده؛ اما در اینجا پیامبران را برای اتمام حجت پشت سر هم فرستاده شده است.

۲-۳. مسبوقیت صالحیت به طیب بودن

توأم بودن اکل از طیبات با عمل صالح را می‌توان از جمله مسائل تغییرات فرهنگی جریان هدایت الهی بشمار آورد. در آیه پنجاه و یکم بیان شده: ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می‌دهید آگاهم، بر اساس ظهور آیه، خوردن از غذاهای پاک و انجام عمل صالح دو مقوله‌ای بوده که باید توأمان با یکدیگر باشند حال اگر اکل طیبات را رها کرده و تنها به صالحیت فرهنگی جامعه پرداخته شود، نظام جامعه برهم می‌پاشد و اساساً تفکیک مصطلح میان سیاست فرهنگی و سیاست اقتصادی، در قاموس قرآن نیست. مفسر من وحی القرآن توأم بودن این دو مسئله را به‌مثابه اجرای فرامین الهی و عدالت و داشتن تعهد در انجام مسئولیت هر فرد می‌داند به‌گونه‌ای که نتیجه ادغام این دو، عامل ظهور و بروز ایمان عملی می‌شود (فضل‌الله، ۱۴۱۶، ج. ۱۶، ص. ۴۶۱).

لذا اکل طیب و عمل صالح می‌تواند در یک نظام اقتصادی و حتی نظام بهداشتی خاص پیاده‌سازی شده و فرهنگ ویژه‌ای از آن ظهور یابد. ازسوی دیگر طبق روایات تفسیری ذیل آیه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس/۲۴)، از امام باقر ع نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «علمه الذی یاخذہ عمّن یاخذہ»؟ (بحرانی، ۱۴۱۶، ج. ۵، ص.

۵۸۵) منظور از طعام در اینجا علم و دانشی است که غذای روح انسان است، طعام روح علم است هر چه بیشتر تحصیل علم کند روحش رشد می‌کند و قوی می‌شود و اگر در جهل باقی ماند ضعیف شده و می‌میرد. چراکه بر اساس تفسیر مفسران، مراد از آن انسان، خصوص افرادی است که در کفر ورزیدن مبالغه می‌کنند و از حق رویگردانند (آلوسی، ۱۴۱۵، ج. ۳۰، ص. ۴۵؛ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۲۰، ص. ۳۴۱)؛ لذا طعام به مثابه محتوای علمی و فکری و محصولات فرهنگی مورد توجه و پاک بودن و طیب سازی آن، مقدمه صالحیت فرهنگی و اجتماعی است. بافت دیگر مرتبط با سناریوی تغییرات فرهنگی و اهداف هدایتی پیامبر آنکه، در مغناطیس شریعت و دین‌داری مسیح و گاه یهود که در عصر نزول هم رقیب و داعیه‌دار میدان است، به تصریح تاریخ و قرآن، فضایی انقباضی و بسیار تشریحی شده را داریم، چه آنکه به دلایلی بسیاری امور دنیا بر مسیحیت حرام شده یا خود با عملشان حرام کرده‌اند، در واقع این دنیازدگی مفرط، محدودیت‌های بی‌شماری را هم ایجاد نموده، در برنامه پیامبر، امت هدایت یافته از این فضا بیرون جسته و حلال‌های دنیا بازسازی می‌شود و تحریم این دنیا هم محکوم می‌گردد. اگر عمل صالح و زیست صالحانه محقق شود، حلیت این دنیا و حلال‌های این دنیا هیچ گزندگی بر دین‌داری و آخرت‌گرا وارد نمی‌کند. در جای‌جای قرآن تغییر از این فرهنگ یهودی به نسخه‌ای اسلامی را مشاهده می‌کنیم.^۱

۴. سیاق چهارم: جامعه‌شناسی فرهنگ

سیاق آیه پنجاه و دوم به بعد ساخت اجتماعی فرهنگ ایمانی و کفر را متمایز می‌سازد. در جامعه‌شناسی فرهنگ، فرهنگ توده‌وار، فرهنگ عامیانه، فرهنگ نخبه و فرهنگ عمومی مورد توجه و تمایزند. روابط درون جامعه و روابط مردم نیز تابعی از همین مقوله است. این روابط دارای دو حالت عرضی و یا طولی است. رابطه عرضی یا افقی، فرهنگ محور بوده؛ اما در رابطه طولی یا عمودی فرهنگ محوریتی نداشته بلکه اطاعت محور است. در آیات ۵۲، ۵۳، ۵۴ یک الگوی جدیدی در نقد فرهنگ توده و نیز

فرهنگ تفردگرا^۱ در مقابل فرهنگ غیر توده‌ای بیان می‌شود. امت واحده، میدان تنسيق روابط است هر چند محور رابطه، خدای همه «وَأَنَا رَبُّكُمْ» (۵۲) و نه خدایی بیگانه است. در جامعه توده‌وار، که امر الهی و دین میان کنشگران، تقطیع و پاره شده است، هر کس خود یک فرقه و یک راه است و هر یک از این فرقه‌های متنافر هم خرسند و شادان از داشته خویش است «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (۵۳) به این ترتیب، آیات فوق به وحدت (افقی) جامعه انسانی و حذف هرگونه تبعیض و جدایی و تنافر اجتماعی دعوت می‌کند، همان‌گونه که او پروردگار واحد است انسان‌ها نیز امت واحد هستند. به همین دلیل باید از یک برنامه (حقیقت) پیروی کنند همان‌گونه که پیامبران نیز به آئین واحدی دعوت می‌کردند که اصول و اساس آن‌همه جا یکی بود: توحید و شناسایی حق، توجه به معاد و زندگی تکاملی بشر و استفاده از طیبات و انجام اعمال صالح و حمایت از عدالت و اصول انسانی (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج. ۱۴، ص. ۲۵۸).

۱-۴. تقابل امت واحده و مقطعه

در باب آیه «فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (۵۳) مفسران گفته‌اند بخشی از جامعه انسانی دین را پاره‌پاره کردند و فرقه شدند، در امر انبیاء متفرق شده، جمعیت‌های گوناگون شدند و هر حزبی به آنچه داشت دل‌خوش گشت (طبرسی، ۱۳۶۰، ج. ۱۷، ص. ۵۷) پس نشان می‌دهد به‌لحاظ ساخت اجتماعی، فرهنگ در ساخت جامعه نقش داشته است؛ اما در سیاق مذکور با تقابل دو گروه مواجه بوده‌ایم: امت واحده (۵۲) و گروه «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ۵۳»: آیه مورد بحث متفرع بر مطالب قبل است و به این معناست که خداوند رسولان خود را یکی پس از دیگری به سوی ایشان فرستاد و همه آن‌ها امتی واحد و دارای ربی واحدند ایشان را به سوی تقوی دعوت کردند؛ ولیکن بشر به امر ایشان عمل نکرد، در نتیجه امر دین و کتاب الهی بین ایشان پاره‌پاره شد و آن را به صورت کتاب‌هایی درآورده، هر جمعیتی کتابی را به خود اختصاص دادند و هر حزبی به آنچه داشتند دل‌خوش گشتند؛ به عبارت دیگر؛ پس از آن که یک امت بودند؛ اما در خلقت و اما در ملت، کار خود یعنی دین خود مقطوع و متفرق کردند، هر گروهی از ایشان اختیار دینی کردند (رازی،

۱۴۰۸، ج. ۱۴، ص. ۲۹). به دنبال دعوتی که به وحدت و یگانگی در آیه قبل شد (۵۲) انسان‌ها را از پراکندگی و اختلاف با این عبارت برحذر می‌دارد؛ اما آن‌ها به رهبری کفار کارهای خود را به پراکندگی کشانده و هر گروهی به راهی رفتند. در ادامه سیاق آیات به تبیین و تمایز این دو وضعیت فرهنگی مؤمنان (صص. ۵۷-۶۲) کافران (صص. ۶۳-۷۷) پرداخته و اوصاف هر یک را بیان داشته است: اوصاف امت واحده به‌عنوان اجتماعی مبتنی بر فرهنگ (و نه اطاعت یا شهوت و تفرقه و...) شفقت قلبی و خشیت ناظر به رب (۵۷) داشتن ایمان آیاتی و عدم شرک (صص. ۵۸-۵۹) مواسات و دهشا (۶۰) و نهایتاً و مجدداً معنویت قلبی و خشیت الهی است به این معنا که حالت مؤمنان به‌صورت وجل «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ» (۶۰) به معنای ترس و خوف و مؤنث آن (وجلّه) است (قرشی، ۱۳۷۵، ج. ۷، ص. ۱۳۷).

مؤمنین کسانی هستند که آنچه از اعمال صالح بجا می‌آورند، در حالی است که دل‌هایشان ترسناک از این است که به‌زودی به‌سوی پروردگارشان بازگشت خواهند کرد و باعث انفاق کردنشان و یا آوردن اعمال صالح همان یاد مرگ و بازگشت حتمی به‌سوی پروردگارشان است و آنچه می‌کنند از ترس است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۵، ص. ۵۵) بر اساس این توصیفات، مؤمنان تنها به خدا ایمان دارند و برای او شریک نمی‌گیرند و به رسولان او و به‌روز جزا هم ایمان دارند و به همین جهت عمل صالح انجام می‌دهند. لیکن در ابتدای این فقره شریف با فعل متکلم (نسارع) هدایت و مهندسی فرهنگی مؤمنان اعلام و نهایتاً با فعل سوم شخص (یسارعون)، آراستگی جامعه به این هدف توصیف می‌شود. خود مؤمنان چنین رابطه و مسارعه‌ای بر خیرات را سامان می‌دهند نه آنکه جبری تکوینی و بالا به پایین باشد. در این مدل تغییر فرهنگی، آغاز از ایمان است، به عمل و کنش مواساتی رسیده و با تحول قلبی، مؤمن به اوج و هدف می‌رسد (الی ربهم راجعون) البته در فقره بعد و وصف کافران، تغییر باطل و انحراف هم از قلب شروع شده (۶۳) و به اعمال ناروا و پست منجر می‌شود.

۱. إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۵۷) وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸) وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (۵۹) وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (۶۰) أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ (۶۱) وَلَا تَكُلْفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۶۲).

لذا در وصف نقطه مقابل امت واحده، از حالت (وجلّه) قلب به حالت (غمره) قلب می‌رسیم: «بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَٰذَا وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ مِّنْ دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ» (۶۳) این افراد در غمره هستند، در واقع وضعیت اجتماعی فرهنگ توده‌ای وضعیت غمره (نادانی) است. کلمه «غمره» به معنای غفلت شدید و یا جهل شدیدی است که صاحب خود را فراگرفته باشد، جمله «و لَهُمْ أَعْمَالٌ مِّنْ دُونِ ذَٰلِكَ» هم بیان حال کفار است که در عمل و اوصاف نقطه مقابل مؤمنین هستند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۵، ص. ۶۰). سرچشمه اعمال پست آنان نسبت به فرهنگ مؤمنان (من دون ذلک) همان قرار گرفتن قلب‌هایشان در غمره و فرورفتن در جهل و نادانی است. این آیات متصل به آیه‌ای است که در فرود سیاق قبل بود: «فَدَرَّهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ ۝۵۴». مفهوم غمره در دو آیه ۶۳ و ۵۴ و مبنی بر توییخ و تهدید بیگانگان است که قلوب و افکار آنان را غفلت و جهالت از هر سو فراگرفته و هرگز نمی‌فهمند صفات و فضائلی که برای اهل ایمان ذکر شد بلکه نمی‌خواهند بفهمند و آن‌چنان دور از فضیلت و کمالات روحی هستند که امتیازات اهل ایمان را نمی‌دانند. اعمال قلبی و افکار و هم‌چنین اخلاق و رفتار آنان سنخ دیگر است و هیچ تناسبی با اعمال و افکار نامبرده اهل ایمان ندارد و در مقام تجدیدنظر در افکار و اندیشه خود نیستند و از سلامت و صفای روح و فضیلت اخلاقی اهل ایمان هرگز عبرت نمی‌گیرند در نتیجه در اعماق تیرگی‌ها و امواج شبهات غوطه‌ور شدند.

در دنباله داستان پیامبران که عمدتاً بحثی سیاسی اجتماعی بود فرمود: دین خدا یکی بود و مردم آن را پاره‌پاره نموده و هر جمعیتی به داشتن یک قسمت از آن خوشحال شدند، آنگاه ایشان را تهدید به عذاب معینی کرد که پس از رسیدن آن مدت معین هیچ گریزی از آن نیست و اخطار فرمود که در همان غمره خود، به هر طور که می‌خواهند رها کن که به‌زودی آنان را از همه اطراف فرا خواهد گرفت؛ اما در این سیاق، جمع‌بندی شرایط فرهنگی کفار را با غمره بیان می‌دارد. پس تفصیل و خواستگاه آن غمره؛ بقا و عدم رفع این غمره دوم و شرایط فرهنگی است. حال آن‌ها کافرانی از هدایت بی‌بهره و در این غفلت و بی‌خبری هم چنان باقی می‌مانند تا روزی که مترفین را (آنان که غرق ناز و نعمت‌اند) در چنگال عذاب گرفتار شوند در این هنگام نعره پشیمانی و استغاثه آمیز آن‌ها همچون نعره وحوش بیابان برمی‌خیزد و از سنگینی عذاب

و مجازات دردناک الهی ناله سر می دهند (صص. ۶۴ و ۶۵).

مترفین، از اضلال جامعه تا افساد جهان: کارگزار تغییر فرهنگی

مجموعه آیات ۶۴ تا ۷۱ تحلیل نقش مترفین در غفلت زایی، عدم هدایت و انحراف است. مترفین با مجموعه کنش‌های فرهنگی و ارتباطی امنیت فرهنگی جامعه موحد نخستین را به خطر انداختند. ابتدا نکص به خرج دادند، استکبار ورزیدید، آن‌ها را هذیان خواندند و از معایب پیامبر غیبت می کردند و در نهایت از حق اعراض می نمود این موارد گونه‌ای از وضع فرهنگی است تا اینکه در انتهای امر، مردم را در تله آباء انداختند:

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْرُونَ (۶۴) لَّا تَجْرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَّا تُنصِرُونَ (۶۵) قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكُصُونَ (۶۶) مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ (۶۷) أَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (۶۸) أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۶۹) أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرَهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۰) وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنِ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (۷۱):

روزی بود که آیات من برای شما کافران معذب، خوانده می شد و شما روی گردان بودید و تکذیب می کردید. مکه را وسیله برتری خود بر سایر مردم قرار داده بودید. از قبول سخنان محمد (ص) کبر می ورزیدید؛ و شبانه در معایب پیامبر سخن می گفتید و از حق اعراض می کردید یا دهان به بدگویی می گشودید. (طبرسی، ۱۳۶۰، ج. ۱۷، ص. ۶۴). تنکصون از ماده «نکوص» به معنی عقب برگشتن و سرباززدن از انجام کار است، (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج. ۴، ص. ۳۹۸) اعقاب جمع «عقب» (بر وزن جهش) به معنی پاشنه پا است، کنایه از کسی است که سخن نامطلوبی را می شنود و به قدری نگران و وحشت زده می شود که بر پاشنه پایش به عقب بازمی گردد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج. ۱۴، ص. ۲۵۸). بر اساس تدبر سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» نه تنها در برابر شنیدن آیات الهی عقب گرد می کردند، بلکه در برابر آن حالت استکبار به خود می گرفتند؛ و علاوه بر این جلسات شب نشینی نیز از پیامبر و قرآن و مؤمنان بدگویی

می‌نمودند (سید قطب، ۱۴۱۲، ج. ۴، ص. ۲۴۷۳) قرینه سیاقی دیگر در این زمینه نیامدن واو عاطفه بر جمله «مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ» بوده چراکه جمله مذکور درصدد بیان تعلیل این امر بوده است.

در ادامه آیات مجدداً به سنت و نقش آباء و پیروی کافران از آن اشاره شده و با استفاده از استفهام انکاری آنان را مورد ندامت قرار داده است. ابن عباس در این زمینه بیان کرده آیا این همان محمدی نیست که در کوچکی و بزرگی او را می‌شناختند و به راستگویی و امانت‌داری و وفای به عهد نزد ایشان معروف بود؟! بدین ترتیب آن‌ها را توبیخ می‌کند که باینکه او را به راستی و درستی و شرافت خانوادگی شناخته بودند، انکارش کردند (طبرسی، ۱۳۶۰، ج. ۱۴، ص. ۶۴). بر اساس سیاق درون‌متنی آیات، آیه شصت و نهم گونه‌ای از مدل شناخت اجتماعی را ترسیم نموده به این معنا که افراد بر اساس شناخت و معرفتی که نسبت به پیامبر داشتند وی را انکار نمودند. در این آیه مراد از «معرفت رسول» هم فرهنگی و معرفت به حسب و نسب و خلاصه به سجایای روحی و ملکات نفسی او است اعم از آن ملکاتی که کسب کرده یا آن ملکاتی که از اعقاب خود به ارث برده تا بدانند که آنچه می‌گویند و ادعا می‌کنند صادق است و خودش هم بدان ایمان دارد و از نزد خدا مؤید است.

قریش رسول خدا را به این خصوصیات می‌شناختند و سوابق حال او را داشتند که کودکی بود یتیم که پدر و مادر خود را در کودکی ازدست‌داده بود و در هیچ مکتبی درس نخوانده و از هیچ مؤدبی ادب نیاموخته و هیچ‌کس در تربیت او دخالت نداشته و تا آن روز احدی از او کار زشتی ندیده و عملی که طبع سلیم و عقل سالم آن را قبیح بداند انجام نداده نه به ملک کسی طمع کرده و نه حرص بر مالی داشته و نه حرصی به جاه از خود نشان داده است، حال زمانی چنین فردی مردم را به شریعتی و کتابی که موجب سعادت است، دعوت نمود؛ لذا باید او را بپذیرند چراکه قریش رسول خدا (ص) را با همه خصوصیات شناخته بودند و اگر او را نشناخته بودند باز در اعراض از دین او و استنکاف از ایمان به او عذری داشتند، چون معنای اینکه او را بدین اوصاف شناخته باشند، این است که او را با اوصافی ضد آن شناخته باشند، یا اوصاف نیک مذکور را در وی احراز نکرده باشند که در این چند صورت البته معذور بودند، چون سپردن زمام امور و خلاصه تسلیم شدند در برابر چنین کسی. عقلاً محال است

(طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۵، ص. ۶۳). مترفین این قوم هم مانند سابق، مصلح را مجنون یا جن زده می خواندند که نوعی برچسب زنی هم بود. البته در آیه ۷۰ که دو بار با سرعت سخن از حق می شود درصدد حمله به جای این تهاجم نیست بلکه چرایی این سرکشی را تحلیل می کند. او از حق سخن می گوید و شما از حق بیزارید چراکه مشکل تان با سخن ها و تعبیر ماورائی او نیست کافران خود هیچ تفکر و اندیشه ای در باب قرآن و اعجاز لفظی و معنایی آن نداشتند تا بدین وسیله دریابند این کتاب، سخن خداست و پیامبر نیز ناطقی من غیر عنده است. مترفین پیش تر در سنت پیشینیان خود رسولان و فرستادگان الهی را دیده بودند؛ لذا ارسال رسول امری بدیع و نوظهور نبوده است. براساس تفاسیر آنان خود معترف به وجود کتب و پیامبران برای یافتن مسیر الهی بودند در این مورد نیز پیامبر به صدق و صفات نیک می شناختند؛ لذا با وجود این برای مقابله با جریان دعوت الهی مقاومت باطل و منفی نموده و تغییر و هدایت مثبت را با تکذیب و افتراء به پیامبر، تکذیب آیات و تکذیب آنچه دیده اند شرح می دهد. **أَلَمْ تَكُنْ** **ءَأَيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ** (۱۰۵) معارضان هریک با ابزار و مستمسکی در رویارویی با تغییر فرهنگی حق مقاومت نموده (می خواستند حق، تابع اهواء آنها شود!) (۷۱) حال آنکه در این صورت نه جامعه بلکه تمامی آسمانها و زمین (جهان مادی انسان) به فساد کشیده می شد (کاشانی، ۱۳۳۶، ج. ۶، ص. ۲۲۸). دلالت ضمنی بر اینکه حرکت انبیاء، نجات جهان مادی را هم تضمین کرده و خواهد کرد!

سیاق پنجم: توحید، چشمه دیگر تغییرات بینشی

۵-۱. راهکارهای مواجهه با مقاومت فرهنگی

در راستای بعد تربیتی و نقشه بودن قرآن کریم برای هدایت و برنامه ریزی فرهنگی مثبت در ادامه سوره مبارکه با تشریح مجموعه راهکارهایی مواجهیم.

۵-۱-۱. تذکر

در مواجهه و رویارویی با مقاومت های کفار، قرآن کریم ذکر و تذکر را از اساسی ترین

۱. **وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ**

عناصر برای بازگشت (چه آنچه امروز با وحی جدید تجدید می‌شود و چه سنت اصیل پیشینیان آنها که سرمایه فرهنگی بالقوه است) معرفی می‌کند: «بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنِ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (۷۱)» ولی ما قرآن و (دین حقی) به آنها دادیم که مایه یادآوری (و عزت و شرف) برای آنهاست؛ اما آنان از (آنچه مایه) یادآوری‌شان (است) روی گردانند. اضافه شدن ذکر به ضمیر (هم) باعث شده مفسرین این ایتاء و دَهِش را ناظر به سرمایه و شرف بدانند که آن‌ها خود از آن محروم ساخته‌اند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۵، ص. ۶۶) به این معنا که ما مایه شرف و افتخار ایشان را برایشان آوردیم و به همین جهت باید با کامل‌ترین وجه بدان اقبال نمایند و اینان با این رفتاری که کردند از فخر و شرف خود اعراض نمودند. ولی علامه (ره) این نظر را مردود اعلام داشته و بیان نموده: اگرچه قرآن کریم مایه شرافت و افتخار رسول خدا (ص) و مایه سربلندی اهل بیت (علیهم‌السلام)، مایه افتخار عرب است چون به لغت و به زبان عرب نازل شده و نیز مایه افتخار همه امت اسلام است چون به منظور هدایت آنان نازل شده، ولی اضافه در جمله (بذکرهم) در صد این بوده که بفهماند این دین مختص به این امت و این دوره از بشریت است؛ لذا بدین جهت است که دین یا به عبارت روشن‌تر، دعوت حق نسبت به مردم مختلف است، به این معنا که دین خدا به اجمال و تفصیل به بشر رسیده و هر چه بشر پیش می‌آمده دین برای او مفصل‌تر می‌شده تا در آخر در قرآن مفصل‌ترین مراحل دین برای بشر بیان شده، چون شریعت قرآن آخرین شرایع است (همان، ۶۷).

براین اساس، آیه شریفه ذکر را به مثابه عاملی برای تعیین و تغییر بیان می‌کند؛ به عبارتی، من فقط یادشان می‌آورم که شما الله را می‌شناسید و خداپرست بودید حتی کافران هم می‌گویند که او دارد به خدا شرک می‌بندد و دروغ می‌بندد. حق از هوی و هوس مردم (و دین‌داری کنونی‌تان) پیروی نمی‌کند، بلکه ما برای آنان کتابی آورده‌ایم تا یاد آورنده ایشان باشد و یا به وسیله آن دینشان را متذکر شوند، آن دینی که اختصاص به ایشان دارد. در نتیجه اگر ایشان از آن دین اعراض می‌کنند، از دینی اعراض کرده‌اند که اختصاص به خودشان دارد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۵، صص. ۶۵-۶۸). اشاره کوتاه و پر معنایی به تضاد دو فرهنگ حق‌پرستی و هواپرستی است بدون شک هوا و هوس‌های مردم یکسان نیست و غالباً با یکدیگر تضاد دارد و حتی بسیار می‌شود که هوا و هوس‌های یک انسان نیز ضدونقیض یکدیگرند با این حال اگر حق بخواهد تسلیم

این تمایلات گردد نتیجه‌ای جز هرج و مرج و ازهم‌پاشیدگی و فساد نخواهد داشت. در آیات ۷۲ و ۷۱ روش تذکر در هدایت و تغییر بیان شده: خداوند را به یاد بیاورید، یادتان بیاورید فقط خداوند است که می‌تواند آنها را به صراط مستقیم برگرداند: «وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۷۳) وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاجِبُونَ» (۷۴): کلمه نکب و نکوب به معنای عدول از راه {پیش رو} و انحراف از هر چیزی است. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج. ۴، ص. ۳۹۴؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج. ۵، ص. ۴۷۴) صراط مستقیم به معنای راه واضح و روشنی است که نه در آن اختلاف تصور شود و نه تخلف. این صفت همان صفت حق است، چون حق نیز واحد است و نه اجزای آن با یکدیگر اختلاف و تناقض دارد و نه در رساندن به آن مطلوبی که به سوی آن هدایت می‌کند تخلف می‌نماید (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۵، ص. ۶۷).

رسول خدا (ص) به سوی حق هدایت می‌کند و لازمه‌اش آن این است که صراط مستقیم وجود داشته باشد. اینان از راه اصلی دور افتاده و به مسیر فرعی منحرف شده‌اند نه به این معنا که به صورت کلی از مسیر اصلی و مستقیم حذف شده باشید بلکه می‌توانید به مسیر اصلی برگردید چراکه انحراف از مسیر اصلی به معنای فقدان آن نیست. مفهوم (نکب) در این آیه با هم‌نشینی عبارت (الصراط) دال بر انحراف از مسیر است، فردی که در مسیر حق حرکت نکرده و آن را نیز تصدیق ننموده از صراط مستقیم منحرف و در دریای هوی و هوس غرق شده و در پرتگاه زخارف دنیا پرتاب شده که هیچ راه نجاتی ندارد و در آخرت، از راه بهشت منحرف شده، به چپ و راست می‌روند و وارد جهنم می‌شوند، (طوسی، بی تا ج ۷، ص. ۳۸۴) کاربرد نکب به همراه واژه صراط دال بر کج روی، انحراف و تغییر از مسیر حق و هدایت به ضلالت بوده؛ لذا برای تفهیم و ترسیم ذهنی این نوع تغییر مسیر از هدایت به ضلالت از سایر عبارات هم ردیف چون غفلت و ... استفاده نکرده است چراکه آنان از مسیر اصلی غافل و ناآگاه نبودند، در سنت آباء و پیشینیان خود بدان اقرار کرده بودند لکن خود با اعمالی که پیش‌تر اشاره شد اعم از تکذیب و تمسخر و مقاومت‌های گوناگون در مواجهه با هدایت، از آن عدول کرده و منحرف شدند.

یکی از راه‌های تذکار این بوده که کافران و منکران دین با ضرر و بلا عجین بوده؛ لذا برای آنها نشانه‌هایی قرار داده شده که موجب بیداری آنان گردد هرچند از آن

روی گردانند و با هر بار اعراض وضعیت آنان از وضعیت پیشین وخیم‌تر می‌شود: «وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُودُ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۷۵). این تعلیل نكب و عدول ایشان از صراط است، می‌فرماید: اگر ما به ایشان رحم کنیم و گرفتاری‌شان را برطرف سازیم، باز رو به ما نمی‌آورند و با شکر خود نعمت ما را مقابله و تلافی نمی‌کنند، بلکه بر تمرد خود از حق و لجاجت در باطل اصرار می‌ورزند و در طغیان خود تردد نموده و می‌خواهند به آن ادامه دهند (فرهنگ‌سازی بر پایه باطل)، پس رحمت ما به اینکه رفع گرفتاری از آنها کنیم فایده‌ای به حالشان ندارد (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۵، ص. ۶۸) لو در ابتدای جمله امتناعیه به معنای محال بوده؛ لذا محال است حتی اگر فرصت دوباره بدان‌ها داده شود به مسیر هدایتی بازگردند و مشمول رحمت الهی شوند زیرا رحمت اگرچه وسعت دارد هر شیئی را لکن این افراد از مشمول رحمت مانع ایجاد کردند (طیب، ۱۳۷۸، ج. ۹، ص. ۴۳۸) چنانچه می‌فرماید: «وَرَحْمَتِي وَسَعَتْ كُلِّ شَيْءٍ فَسَاكِبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ» (اعراف / ۱۵۵).

البته اینجا با یک سنت روشنگر در آسیب‌شناسی فرهنگی یا همان درجه فساد هم مواجهیم. افرادی که باوجود صداقت و زمینه و آیات روشنگر تمکین نمی‌کند، وضعشان به‌طور بدتر از زمان قبل از هدایت و سقوط فزاینده و جاری می‌شود (فی طغیانهم یعمهون) چون حجت بر آنها تمام شده و فرد باز اعراض کرده است چراکه بر تمرد خود از حق و لجاجت در باطل اصرار می‌ورزند و در طغیان خود تردد نموده و می‌خواهند به آن ادامه دهند، پس رحمت الهی به اینکه رفع گرفتاری از آنها شود فایده‌ای به حالشان ندارد، هم چنان‌که تخویف به عذاب و نعمت سودی برایشان نداشت؛ لذا سقوط آنان بسیار بیشتر از زمانی است که حجتی بر او عرضه نشده است.

۲-۱-۵. تذکر به توحید ربوبی

موضوع آیات ۷۸ تا ۸۵ سیاق نسبت توحید و معاد در تغییر فرهنگی است به این معنا که تحقق توحید در مخاطبان شرط فهم مقوله معاد است؛ لذا اگر توحید به مرحله فهم و نیز عمل برسد، مقوله معاد نیز مفهوم می‌گردد؛ به عبارت دیگر، افرادی که در بازگشت انسان به سرای اخروی تردید داشته و آن را رد می‌کنند، به جهت توحید ضعیف و

سطحی بوده است. در این مجموعه آیات اقامه حجت بر، بازگشت خلق به سوی او و ارائه آیاتی روشن و غیرقابل انکار را با توحید ربوبی متمم فرموده است (آیه ۸۴ تا ۸۹). در نتیجه آفرینش انسان را ظهوری از صفت ربوبیت و فعل پروردگار معرفی نموده و بدین وسیله نعمت امانت و روح را موهبت فرموده و دو نیروی شنوایی و بینائی را وسیله ارتباط روح و فؤاد با جهان خارج قرار داده و هیچ‌یک از انواع موجودات این چنین مزیت و امتیازی ندارند و با نیروی فؤاد و روح بشر از سایر انواع موجودات امتیاز ذاتی می‌یابد و با کمک حواس ظاهری از تأثیر و حرکت و فعالیت سهم بسزائی خواهد داشت. انسان که دارای این قوه عاقله است با این قوه پا به فراز ماورای محسوسات و جزئیات نهاده، کلیات را درک می‌کند و شناخت اجمالی نسبت به دنیا و دین را دارا بوده و به قوانین کلی پی می‌برد و در نتیجه در علوم نظری و معارف حقیقی غور می‌کند و با قدرت تدبرش در اقطار آسمان‌ها و زمین نفوذ می‌کند

در ادامه آیات با تبیین براهین خداشناسی بیان شده، وقتی خدا شما را دارای چشم و گوش و قلب و بالأخره دارای علم، خلق کرد و هستی شما را در زمین پدید آورد تا به سوی او محشور شوید، پس لازمه آن این می‌شود که زنده کردن و میراندن، سنتی همیشگی باشد، چون علم متوقف بر زنده کردن و حشر متوقف بر میراندن است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۵، صص. ۷۷-۷۸) و در نهایت امر با مشاهده شواهد عقلی، بصری و قلبی ایمان آورید و شرک نورزید در حالی که آنان با قرار گرفتن در وصف غمره و جهل شدید از پیوستن به حق و فرهنگ هدایت ممانعت به عمل آورده و از آن امتناع کردند؛ لذا عبارت (افلا تعقلون) بیانگر توبیخ و مذمت کفار برای هدایت ناپذیری آنان بوده است.

خدای سبحان تعلیم توحید را در توجه به نعمت‌هایی می‌داند که بر مؤمن و کافر انعام نموده و از سمع و بصر شروع کرده است، در بیان قرآن سمع و بصر قرینه از ورودی‌های وجود انسان در قالب فهم و تدبر و الهام و مشاهده و خلاصه مخاطب شایسته نسبت به نسیم هدایت الهی است که البته اگر مفتوح و مشغول باشند، فؤاد و قلب شاکر را همراه خواهند ساخت

و باز بازگشت استبعادها و انکارها به سنت آباء و پیشینیان بوده و وعده و اخبار از قیامت یک وعده قدیمی است و حرف تازه‌ای نیست صرفاً مربوط به شرایط و حالی

است که از میان رفته است. این افسانه و اسطوره پنداشتن دعوت توحیدی فرستاده الهی نوعی فرار (طرح آباء بدون اینکه پاسخی استدلالی بدهد) و فریب (وعده‌هایی که هنوز هم تکرار می‌شود) است: «لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَءَابَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأُولِينَ» (۸۳) اینان تمام دعوت‌ها و فرمان‌های الهی را خرافه و خالی از حقیقت تلقی کرده و بعث و نشور را منکر شدند (مبیدی، ۱۳۷۱، ج. ۶، ص. ۴۵۷). البته یکی از عواملی که در کنار تذکر مطرح می‌شود، فقدان تقوا در آنان بوده است، سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَمْ لَّا تَتَّقُونَ (۸۷) فقدان تقوای درونی و بیرونی به‌خودی‌خود عاملی برای انکار حق و حقیقت بوده است.

۳-۱-۵. دفع سیئه با حسنه


دفع سیئه با حسنه راهی هدایت فرهنگی است: «ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ» (۹۶) آیه شریفه به رفتار آن حضرت با کفار اشاره داشته، «السيئه» مفعول «ادفع» است یعنی سیئه و آزاری که از آنها به تو می‌رسد با بهترین راه دفع و مقابله کن، مانند خوبی و احسان در مقابل بدی و یا مانند اغماض و نادیده گرفتن. راهکار هدایت فرهنگی در مواجهه با کفار با لفظ دستوری و دفع بدی با خوبی حتی خوب‌ترین و برترین عمل از جمله مهمات هدایتی قرآن بوده تاجایی که اگر بدی آنان به‌صورت آزار و اذیت است، تو، به ایشان احسان کن و منتها درجه طاعت خود را در احسان به ایشان مبدول بدار و اگر این مقدار نتوانستی هر چه را که توانستی و اگر آن‌هم مقدور نبود حداقل از ایشان اعراض کن (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۵، ص. ۹۲). عبارت «نَحْنُ أَعْلَمُ...» تعلیل صدر آیه و تسلی به آن حضرت {در شرایط غوغاسالاری روانی} است به این معنا که قطعاً حرکات ناشایست و گفتار خشن و انواع اذیت و آزار آنها تو را ناراحت می‌کند؛ اما رفتار نیکو داشته باش، ما به کار آنها داناییم از چنگ ما فرار نتوانند کرد (قرشی، ۱۳۷۷، ج. ۷، ص. ۱۵۸). براساس این مهم، مقابله با مثل در برابر کافران و هدایت آنان از موانع به‌شمار آمده، پیامبر وظیفه ندارد که در برابر آن خشونت‌ها و زشت‌گویی‌ها مقابله به‌مثل کند بلکه باید بدی را با نیکی پاسخ دهد که این خود یکی از مؤثرترین روش‌ها برای بیدار کردن غافلان و فریب‌خوردگان است.

۴-۱-۵. هجرت راهکاری برای حفظ امنیت فرهنگی

آیه شریفه «رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۹۴) که به‌عنوان راه و راهبردی جهت حفظ امنیت فرهنگی در برابر استبعاد و انکار معاندان معرفی می‌گردد. برخی مفسرین چون تفسیر اطیب البیان آیه شریفه را ناظر به هجرت پس از ليله‌المبیت دانسته است زمان نزول عذاب بر کفار مرا از میانه آنها بیرون برو از عذاب نجات ده، بعضی چنین معنی کردند که مرا جزو ظالمین قرار مده، لکن این دو معنی به نظر متناسب با سیاق و توصیفات تاریخی نیست چراکه سیاق مکی است و این جمله مربوط به جمله قبل (آیه ۹۳) است مدخول کلمه قل که مأمور شده این دعا را تقاضا کند تا مادامی که حضرت در مکه بود بسیار به حضرت ظلم می‌کردند و ایشان و اصحاب ایشان را از خرید و فروش منع کرده بودند تاجایی که عرصه برایشان تنگ شد و آنقدر سخت شد که حضرت ابی‌طالب آنها را در شعب ابی‌طالب برد و هیچ وسیله بر امرار معاش نداشتند سه سال در شعب بودند فقط زن‌های مکه در خفای مردان شبانه مختصر آذوقه بر شتر بار می‌کردند و به‌طرف شعب روانه می‌کردند تا درنهایت ماجرای ليله‌المبیت و قصد جان حضرت رخ داد تا این آیه نازل شد و حضرت از خداوند درخواست مذکور را نمود (رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) امریه رسید و در ليله‌المبیت هجرت فرمود و از ظلم ظالمین نجات پیدا کرد و از میانه آنها بیرون رفت ایشان از مکه به مدینه مهاجرت کردند (طیب، ۱۳۷۸، ج. ۹، صص. ۶۶۰-۶۶۱)؛ لذا هجرت پس از مقوله‌ها و راهبردهای موفق یا ناموفق قبل، از عوامل نهایی برای مقابله با کفار به‌شمار آمده است.

نتیجه‌گیری

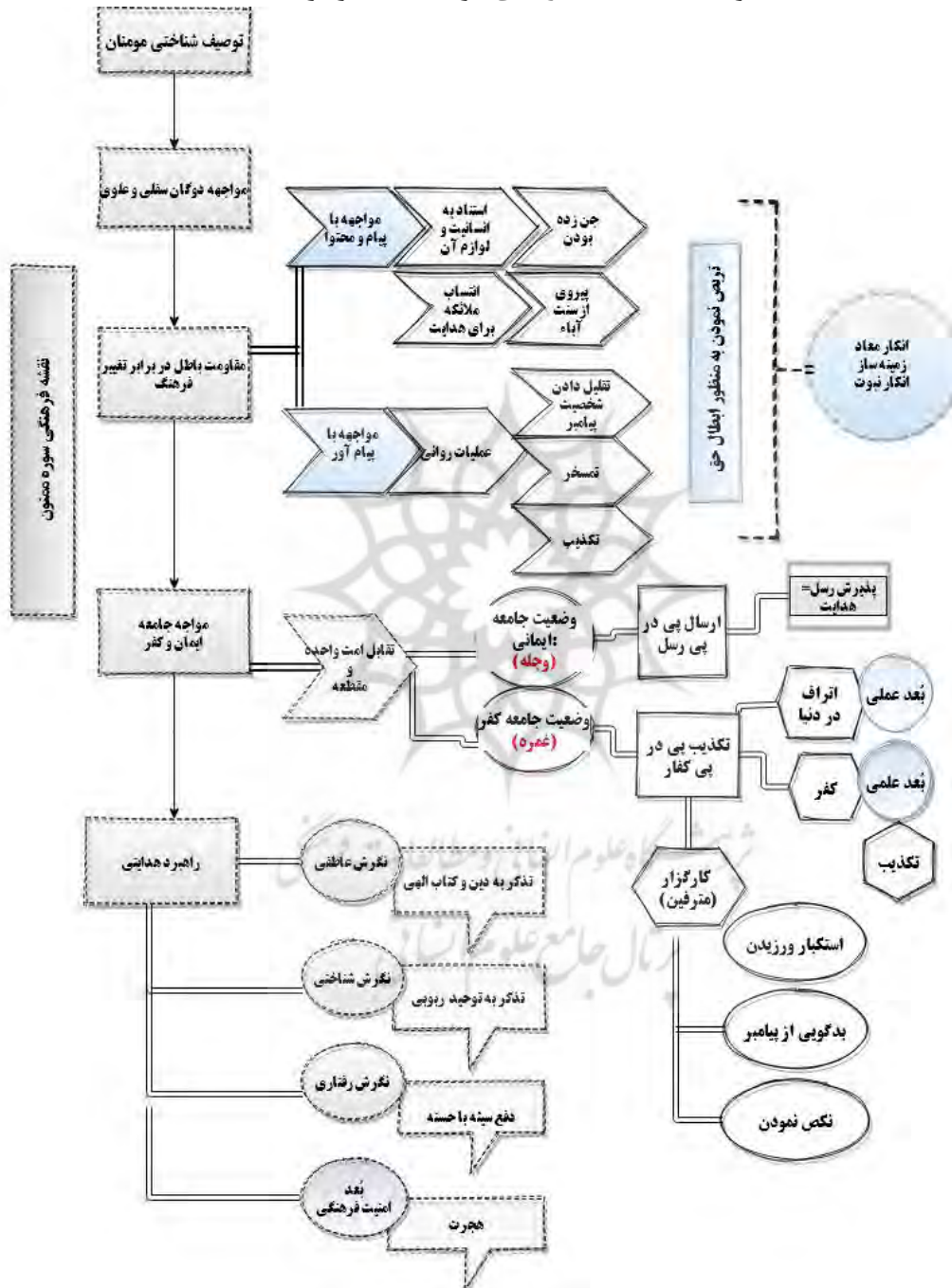
سوره مؤمنون و سیاق‌های مبرز آن در مقام تلاش برای معرفی فرایندها و موانع تغییر فرهنگ و هدایت انبیای از ساحت شرک به ساحت توحید است. در این میان گاهی تجربه انبیاء را بازمی‌کاود و گاهی بر اساس فرهنگ و فطرت انسان درصدد یادآوری ارزش‌های والای انسانی و بازگرد به مسیر هدایتی است؛ لذا در مسیر رسیدن به این هدف، در مواجهه با مقاومت کافران اعم از ایستادگی در برابر پیوستن به حق، تمسخر، تکذیب، استناد به سنت آباء، مجنون و یا جنزده شمردن پیامبران و استفاده از مترفین و مجموعه اقدامات آنان به‌عنوان کارگزاران ناامن‌سازی فرهنگ و... در برابر تغییر به مسیر

۱۵۳  *الگوی مفهومی مؤلفه‌های تغییر فرهنگ و امنیت فرهنگی... / سیدمجید امامی و نجمه کاظمی*

هدایتی از سه مسئله تذکر، توحید ربوبی، دفع سیئه با حسنه و سرانجام در مرحله نهایی هجرت به‌عنوان راهکاری برای حفظ امنیت فرهنگی استفاده نموده است. سوره مبارکه را با توجه به سیاق‌های شاخص آن، می‌توان به‌منابه نقشه جامع فرهنگی قرآن در مواجهه با باطل و کارگزاران ناامن سازی فرهنگ چون مترفین به شمار آورد. نمودار ذیل بیانگر نقشه و الگوی فرهنگی قرآن باتکیه بر سیاق‌های سوره مبارکه بوده است.



نمودار شماره ۱- نقشه فرهنگی سوره مبارکه مؤمنون



کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۳۶۷). *النهائیه فی غریب الحدیث و الأثر*. قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق). *لسان العرب*. چاپ سوم، بیروت: دار صادر.
۴. احمد بن فارس، ابن فارس (۱۴۰۴). *معجم مقاییس اللغه*. چاپ اول. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۵. ایازی، سید محمدعلی (۱۳۶۸). *نگاهی به تفاسیر موضوعی معاصر. کیهان اندیشه*، شماره ۲۸، ص. ۱۴۲.
۶. آشنا، حسام الدین؛ اسماعیلی، صادق (۱۳۸۸). *امنیت فرهنگی؛ فراسوی امنیت ملی و امنیت انسانی*. فصلنامه راهبرد فرهنگ، شماره پنجم.
۷. آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۸. بحرانی، هاشم بن سلیمان (۱۴۱۶). *البرهان فی تفسیر القرآن*. تهران: بنیاد بعثت.
۹. بهمینی، سعید (۱۳۹۹). *خوانش انتقادی استنطاق و کاربست آن در نظریه شهید صدر پیرامون سنت‌های تاریخ در قرآن*. پژوهش‌های قرآنی، شماره دوم، صص. ۲۹-۴۸.
۱۰. چنگیز، پهلوان (۱۳۷۸). *فرهنگ و تمدن*. تهران: نشر نی.
۱۱. حجت‌الاسلام سعید بهمینی. *مصاحبه خبرگزاری مهر*. ۱۳۹۷.
۱۲. حسینی همدانی سید محمد (۱۴۰۴). *انوار درخشان*. تهران: کتاب‌فروشی لطفی
۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۷۴). *مفردات الفاظ قرآن*. چاپ دوم، تهران: مرتضوی
۱۴. روبرت و سنو (۱۳۹۹). *جامعه‌شناسی فرهنگ (مصطفی مهرآیین، مترجم)*. تهران: کرگدن.
۱۵. زمخشری، محمود (۱۴۰۷ ق). *الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل*. چاپ سوم، بیروت: دارالکتاب العربی.
۱۶. سروری مجد، علی (۱۳۹۱). *ابعاد فرهنگ در جامعه آرمانی قرآنی، مطالعات فرهنگ و ارتباطات*، سال سیزدهم، شماره هجدهم، صص. ۸۳-۱۱۱.
۱۷. سید قطب، بن ابراهیم شاذلی. (۱۴۱۲). *فی الظلال القرآن*. بیروت: دارالشروق.
۱۸. صدر، سید محمدباقر، *المدرسه القرآنیة*. انتشارات دارالصدر (پژوهشگاه شهید صدر)، بی تا.

۱۹. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴). المیزان فی تفسیر القرآن. سید محمدباقر موسوی همدانی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۰. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۶۰). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. مترجمان. چاپ اول. تهران: انتشارات فراهانی.
۲۱. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵). مجمع البحرین. چاپ سوم، تهران: مرتضوی.
۲۲. طوسی، محمد بن حسن. التبیان فی تفسیر القرآن. چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی. بی تا.
۲۳. طیب، سید عبدالحسین. (۱۳۷۸). تفسیر اطیب البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات اسلام.
۲۴. فخررازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰). مفاتیح الغیب. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۵. فضل الله، سید محمدحسین (۱۴۱۹). تفسیر من وحی القرآن. بیروت: دار الملائک للطباعة و النشر.
۲۶. قرشی بنابی، علی اکبر (۱۳۷۵). تفسیر أحسن الحدیث. چاپ دوم، تهران: بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر.
۲۷. کاشانی، ملافتح الله (۱۳۳۶). منهج الصادقین فی الزام المخالفین. تهران: کتابفروشی محمدحسن علمی.
۲۸. کوش، دنی (۱۳۸۱). مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی (فریدون وحید، مترجم). تهران: سروش (انتشارات صداوسیما).
۲۹. مدرسی، محمد تقی (۱۴۱۹). من هدی القرآن. تهران: دار محبی الحسین.
۳۰. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. چاپ اول، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۳۱. میبدی، احمد بن محمد (۱۳۷۱). کشف الأسرار و عدّه الأبرار. تهران: انتشارات امیرکبیر.